

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

سالک باید چگونه باشد (صفحه‌ی ۲۳۹ ف ۴ - صفحه‌ی ۲۴۰ ف ۳)

❁ مؤمن حیال است و با تملّق و چاپلوسی و چرب‌زبانی هم که شده جای خود را نزد خدا و اولیای خدا باز می‌کند. بالاخره یک‌جوری باید خودمان را قالب کنیم. در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد.

حيله در زبان فارسی بیشتر به معنی مکر و خدعه به‌کار می‌رود، در حالی‌که در زبان عربی به معنای راه‌کار، چاره، ترفندی که فرد برای حلّ یک مشکل به‌کار می‌برد، استفاده می‌شود. گفت: در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد؛ به هر روش و طریقی که شده باید در دل دوست راه پیدا کرد. یکی از روش‌هایی که مؤمن در پیش می‌گیرد چاپلوسی و چرب‌زبانی در پیشگاه خداست؛ یعنی در حالی‌که شاید هنوز از نظر معرفت به آن افق راه پیدا نکرده که روح رضایت تامّ بر او مسلط شود و حکمت‌ها و خیرات عظیمی که در مقدّرات الهی است را درک کند و بفهمد، با چرب‌زبانی و چاپلوسی از خدا اظهار رضایت کرده و تعریف می‌کند. پیش دیگران می‌گوید: نمی‌دانی چه خدایی دارم من! نمی‌دانی چقدر خوب است! امان نمی‌دهد از خوبی و لطف کردن، غرق محبّت می‌کند. اجازه‌ی شکر نمی‌دهد. تا می‌آیم این نعمت را شکر کنم، نعمت بعدی رسیده و بعد با همین شیرین‌زبانی‌هایش پیش خلق و در خلوت‌های مناجاتش با خدا، سعی می‌کند پیش

خدای متعال راه پیدا کند و برای خودش جایی نزد خدا و اولیای خدا پیدا کند. جلسه‌ی قبل عرض کردم خدا و اولیاء خدا دست رد به سینه‌ی چنین فردی نمی‌زنند؛ ولو می‌دانند مبتنی بر معرفت این حرف‌ها را نمی‌زند؛ ولو می‌دانند چه بسا هنوز ته دلش یک دلخوری‌هایی نسبت به بعضی مقدرات که در زندگیش واقع شده دارد؛ یعنی دلش صاف صاف هم نیست؛ اما همین که با زبان پیش خدا و اولیاء خدا چرب‌زبانی و چاپلوسی می‌کند و تملّق می‌گوید، سبب می‌شود که او را بپذیرند و دست رد به سینه‌اش نزنند. این هم یکی از ترفندهاست که مؤمن می‌تواند پیش خدا جا پیدا کند؛ چون عموم خلق وقتی سراغ دعا می‌روند طلبکاری‌هایشان را از خدا لیست می‌کنند: خدایا این را بده، آن را بده یا دلخوری‌هایشان را به خدا می‌گویند: خدایا این چه اتفاقی بود در زندگی ما افتاد؟ خدایا چرا این کار را کردی؟ دائم از جنبه‌ی مطالبه یا گلایه با خدا حرف می‌زنند. خوب این هم یک سبک گفتگوی با خداست که انسان بنشیند تا جایی که معرفت و فهمش راه می‌دهد نعمت‌های الهی را بشمارد. گرچه «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۱ هیچ مخلوقی راه به احصاء و شمارش نعمت‌های الهی ندارد؛ اما تا جایی که عقلش قد می‌دهد را بشمارد و جایی که عقل قد نمی‌دهد همین‌طوری گتره‌ای بدون معرفت هم که شده تعریف کند. خدایا این کارهای خوبی که کردی، تازه چه کارهای خوبی کردی که من نفهمیدم و سرم نمی‌شود، همین‌طوری از خدا تعریف و تشکر کند. در یکی از سی‌دی‌ها که راجع به زیارت صحبت کرده‌ام، گفته‌ام ما که زیارت می‌رویم یک‌بار هم برویم زیارت شاکرین را انجام دهیم. چرا

^۱. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

ما زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام که می‌رویم دائم می‌گوییم: بدهی دارم، خانه می‌خواهم، شوهر ندارم، زن ندارم، بچه‌دار نمی‌شوم، شغل ندارم، دائم طلبکاری‌ها یا دلخوری‌ها را ببریم این چه وضعی است سر من آوردند؟ می‌شود جور دیگری حرف زد. می‌شود گفت این سفر را می‌روم مشهد از علی بن موسی الرضا علیه السلام تشکر کنم. گرچه عقل و فهم ما به کنه خوبی‌ها، محبت‌ها و لطف‌هایی که آنها در حق ما کردند راه ندارد؛ اما تا آن جایی که عقل ما راه دارد دانسته و جایی که راه ندارد همین‌طوری ببافیم؛ عیبی ندارد؛ بافتن خوبی است؛ حیل‌های خوبی است. زیارت شاکرین انجام بدهیم. یک وقت زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام ولی اعظم خداست، یک وقت هم زیارت خود خداست؛ آن وقت که سر سجاده نشسته‌ایم. وقتی امام علیه السلام اذان می‌گفتند می‌فرمودند: «حَانَ وَقْتُ الزَّيَارَةِ»^۲ وقت زیارت رسید؛ یعنی وقت اذان وقت زیارت خود خداست. یک وقت در حرم ولی اعظم خدا می‌رویم و ولی اعظم خدا را زیارت می‌کنیم یک وقت می‌رویم حرم خود خدا، خود خدا را زیارت می‌کنیم. فرمود: «حَانَ وَقْتُ الزَّيَارَةِ» زیارت خدا را هم می‌شود زیارت شاکرین رفت. اهل محبت، اهل دلخوری و گلایه نیستند. آن عبارت را از آن مناجات عرض کرده‌ام: «يَا مَنْ آذَانَ أَجْبَاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُوَاسَّاتِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ»^۳ ای خدایی که به دوستداران و دوستان خودش، حلاوت و شیرینی انس با خودش را چشاند و وقتی اینها حلاوت انس را در پرتو محبت به خدا چشیدند، در مقام تملق و تمجید از خدا برآمدند. پس مؤمن حیا است. این حیل را یاد بگیرید. کمی تمرین کنید. این بار که سر سجاده نشستید این‌طوری با

^۲. صدوق، توحید، ص ۲۴۱ و مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۳۴ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۶۹.

^۳. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

خدا حرف بزنید. البته این تعبیر بشری است که می‌کنیم اگر کسی بیاید شروع کند از ما تعریف کردن که شما چقدر خوبی، چقدر سخاوتمندی، چقدر بزرگواری، چقدر تا حالا به ما خوبی کردی، انسان خجالت می‌کشد بعد از این همه تعریف او را مورد بی‌مهری قرار دهد، این تازه مال بشر است؛ خدا که لطف و رحمت محض است. تعبیر خجالت کشیدن را خود خدا در بعضی احادیث قدسی آورد فرمود: من از این بنده شرم می‌کنم که او را نپذیرم، دست رد به سینه‌اش بزنم و او را نبخشم.

❁ ما حيله می‌زنیم و تملّق می‌گوییم تا به او نزدیک شویم آن وقت چشمان باز می‌شود و می‌بینیم که او خودش به ما نزدیک‌تر است و تمام حيله‌های ما بی‌خود بوده است. لذا وقتی از اهل بیت علیهم‌السلام پرسیدند: «مَا الْحِيلَةُ» حيله چیست؟ فرمودند: «تَرْكُ الْحِيلَةِ»^۴ حيله نزدن. ترک حيله از همه‌ی حيله‌ها بزرگتر است. محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام حيله‌شان از همه بالاتر است. (۸:۲۶)

عزیز من اگر می‌خواهی چشمت باز شود و حقایق ندیدنی را ببینی راهش تمجید و تعریف و ثنا و تملّق‌گویی در پیشگاه خداست. جمله‌ای را هفته‌های قبل خواندیم. تملّق مقدمه‌ی ملاقات است؛ یعنی اگر این‌طوری بیایی کم‌کم چشمت باز می‌شود، دیده‌ات به جمال دوست باز می‌شود و حقایق را خواهی دید. الان چون نمی‌بینی ندیده می‌گویی، می‌گوییم تملّق. بعد چشمان باز می‌شود و می‌بینیم که او خودش به ما نزدیک‌تر است و تمام حيله‌های ما بی‌خود بوده است. تا چشمت باز نشده باید تملّق بگویی؛ اما بعد که

^۴. مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۳۸۳ و محدّث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۱.

چشمت به یمن همین تملّق و شکر و ثناگویی‌ها نسبت به خدا و اولیای خدا باز شد، می‌بینی آنها به تو نزدیک‌ترند. تو این حرف‌ها را می‌زدی که خودت را نزدیک کنی بعد می‌بینی آنها خیلی از آن چیزی که تو آرزو داشتی و تصوّر می‌کردی که نزدیک آنها شوی به تو نزدیک‌ترند. گفت: دوست نزدیک‌تر از من به من است و تمام حیل‌های ما بی‌خود بوده است. همه‌ی زورهایی که می‌زدی هیچی! لذا وقتی از اهل بیت علیهم‌السلام پرسیدند: «مَا الْحِيلَةُ» حیل چیست؟ فرمودند «تَرْكُ الْحِيلَةِ» حیل نزدن. ترک حیل از همه‌ی حیل‌ها بزرگ‌تر است. محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام حیل‌شان از همه بالاتر است؛ چون آنها از همان اوّل در محضر الهی اعلام ناتوانی و عجز کردند. انسان باید به حسن ظن به خدا و قناعت نسبت به عطایای الهی و رضایت نسبت به مقدّرات الهی راه پیدا کند و در عمل هم انسان اهل توکل باشد، خدا را وکیل کند. اهل تفویض باشد و اینکه چه بشود را هم به خود خدا واگذار کند که هر گونه خود او خیر می‌داند انجام بدهد و هیچ توصیه‌ای به خدا نداشته باشد و اهل تسلیم باشد که حتّی بگویند من چه کاره‌ام که تفویض کنم، مگر مال من است که به خدا واگذار کنم، حقّ تصمیم‌گیری مال خودش است. ان شاء الله دوستان کتاب شراب‌طهور را با دقّت بخوانید به‌طوری که درک عمیق پیدا کنید و به جانتان بنشیند. لطف بزرگی بود که خدای متّعال کرد و حقایق به این صورت نوشته شد و در دسترس عزیزان قرار گرفت. وقت جدّی بگذارید و با عشق و علاقه بخوانید. امیدوارم خیلی کمکتان بکند. بحث‌های توکل و تفویض و تسلیم آنجا گفته شده است. حسن‌ظن، قناعت، صبر و رضایت و از این طرف توکل، تفویض و تسلیم بهتر از تقلّ‌های زیادی عبد است. وقتی عبد

به اینجا رسید، تقلّاهای بیش از حدّش کم می‌شود؛ آرام می‌شود؛ فعل از او صادر می‌شود؛ ولی نه با تقلّا و تکلف و تصنع.

❁ مؤمن حیال است و همه‌ی عبادات و اعمال صالحی که انجام می‌دهد در واقع حیللهایی است که می‌زند تا به خدا و اولیائش راه پیدا کند. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا عرض کرد: «فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَ يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ»^۵ ای خدای پوشاننده‌ی عیب‌ها و داننده‌ی غیب‌ها و برطرف کننده‌ی غم‌ها، پس چگونه حیلله‌ای بزنم و چاره‌ای بسازم؟ حیلله اگر برای تقرّب و دوستی و نزدیکی باشد، خوب است و خدا هم دوست دارد؛ ولی اگر برای تفرقه و دشمنی و دوری از خدا و اولیائش باشد، بد است و خدا هم دوست ندارد. (۱۳:۵)

مؤمن حیال است و همه‌ی عبادات و اعمال صالحی که انجام می‌دهد در واقع حیللهایی است که می‌زند تا به خدا و اولیای خدا راه پیدا کند. همین نماز که می‌خوانیم حیلله است، راه چاره است تا بلکه بتوانیم پیش خدا خود را جا کنیم و راه پیدا کنیم. اینکه قیام می‌کند، تکبیرة الاحرام می‌گوید، اینکه به رکوع می‌رود و نزد عظمت الهی کمر خم می‌کند، اینکه سر به سجده و خاک می‌گذارد، همه حیلله است. همه ترفندهایی است که به کار می‌برد تا بلکه آنجا راهی باز شود. نماز را که خواند سجده‌ی شکر به جا می‌آورد، بعد گونه‌هایش را روی خاک می‌گذارد، بعد دستش را به خاک می‌مالد روی سر و صورت می‌کشد. روزه، طواف، سعی صفا و مروه همه حیلله است. همه‌ی اعمال عبادی ما

^۵. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۲۴۶ و محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای صباح.

حیله‌هایی‌ست که مؤمن به‌کار می‌برد تا یک‌طوری به قرب الهی راه یابد، مورد لطف و پذیرش خدا و اولیای خدا واقع شود. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند عرض کرد: «فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَ يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ» ای خدای پوشاننده‌ی عیب‌ها و داننده‌ی غیب‌ها و برطرف‌کننده‌ی غم‌ها، پس چگونه حیله‌ای بزنم و چاره‌ای بسازم؟ مال سجده‌ی بعد از دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام است که خدا می‌داند از منظر عرفان و معارف بلند توحیدی چه دعای عظیمی است. اولیای خدا برای سالکان تأکید داشتند که از این دعا محروم نشوند ولو هر چند وقت یک‌بار صبح‌ها این دعا را بخوانند و بهره ببرند. بعد از اتمام این دعای بلند و سرشار از معرفت و معنویت، امیرالمؤمنین علیه السلام سر به سجده می‌گذارد و این را می‌گویند: «فَكَيْفَ حِيلَتِي؟» خدایا دیگر چه ترفندی بزنم. حیله اگر برای تقرب و دوستی و نزدیکی باشد خوب است و خدا هم دوست دارد؛ ولی اگر برای تفرقه و دشمنی و دوری از خدا و اولیائش باشد بد است خدا هم دوست ندارد. ان‌شاءالله این زرنگی‌ها و ذکاوت‌ها و هنرمندی‌ها را برای یگانگی، دوستی و محبت خرج کند. خدای نکرده زرنگی‌ها و ذکاوت‌ها در مسیر دشمنی و تفرقه و جدایی به‌کار نیفتد که نه خدا دوست دارد نه اولیای خدا می‌پسندند. خدا اگر به عبدش این توانمندی‌ها، هنرمندی‌ها و زرنگی‌ها را داده، داده که در مسیر محبت و دوستی و یگانگی خرج کند.

❁ هر چه وجدان فرد زنده‌تر شود و به فضل و عطا و ستر و مدارای اولیائش

بیشتر متوجه شود و اقرار کند، سیرش بهتر می‌شود. (۱۶:۳۸)

یعنی اگر بخواهیم مسیر سلوک‌الی‌الله را بهتر و پرثمرتر با سرعت و راندمان و بازده بیشتری طی کنیم، راهش این است که انسان وجدانش زنده شود. فضل، لطف و عطایای

خدا را بیابد. ستّاریت خدا را بیابد که چگونه بعد از آن همه الطافی که یکی پس از دیگری ما را غرق آنها می‌کند و بعد به خاطر سعادت و تعالی ما به ما توصیه‌ها و اوامری می‌کند و ما جاهلانه و ناسپاسانه و نمک‌شناسانه پا روی حرف‌های خدا می‌گذاریم و معصیت خدا می‌کنیم، با همان قدرت و حیات و وجودی که همان لحظه از خدا می‌گیریم، همان لحظه آن را در مسیر عصیان و سرکشی و تمرد از خدا به کار می‌بریم و خدا با وجود اینکه می‌بیند، جریان عطایای خودش را قطع نمی‌کند. نه تنها حیات ما را سلب نمی‌کند، ما را نابود نمی‌کند بلکه به تعبیر امام سجّاد علیه السلام در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی: ای خدا هیچ لحظه‌ای نیست که ملکی با خبر معصیت جدیدی از جانب من به سوی تو نیاید و هم‌زمان تو ملائکه‌ای را با عطا‌های جدیدی به سمت من پایین نفرستی. وجدان آدم زنده شود. اینها را ببیند که خدا چه کار می‌کند. ببیند که ما نمک‌ناشناسانه و ناسپاسانه نعمت‌های خدا را گرفتیم و با همان نعمت‌ها به عصیان و نافرمانی او پرداختیم، آن وقت خدا نه تنها پرده از زشتی‌های ما کنار نزد که خلق آنها را ببیند که اگر می‌دیدند سرمان را بین مردم نمی‌توانستیم بلند کنیم فرمود: «لَوْ تَكَشَّفْتُمْ مَا تَدَاقَنْتُمْ»^۶ اگر آنچه در پنهان وجود شماست، مکشوف و آشکار می‌شد چنان از هم منزجر می‌شدید که حتی حاضر نمی‌شدید جنازه‌ی همدیگر را دفن کنید. خدا نه تنها پرده را کنار نزد که زشتی‌ها و آلودگی‌های ما را خلق ببینند؛ بلکه از آن طرف با ستّاریت خودش پرده بر روی خطاهای آشکار ما هم کشید. روایتش را در کتاب شراب‌طهور در بحث محبّت نقل کرده‌ام

^۶ صدوق، امالی، ص ۴۴۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۳۸۳.

که نه تنها جرم و جنایت و زشتی و آلودگی ما را از دید مردم مخفی کرد؛ حتی مؤمن وقتی گناه می‌کند خدا پرده می‌اندازد و نمی‌گذارد ملائکه‌ای که شاهد اعمال هستند، ببینند. این ستاریت خدای متعال است. پاسخ خوبی‌های او را با جسارت و عصیان دادی و او پرده‌پوشی کرد، مدارا و تحمل کرد، شدت عمل به خرج نداد، پاسخ معصیت‌های ما را با عذاب نداد. با لطف و رحمت داد. وجدان انسان زنده شود و اینها را ببیند و لمس کند در زندگی که خدا با ما چه می‌کند. هر چه انسان این حقایق را بهتر و بیشتر بفهمد و در درون خودش بیابد و لمس و وجدان کند، کیفیت سیرش به سوی خدا بیشتر می‌شود؛ چون یقیناً اینها ثمره‌ای جز عشق و محبت الهی به دنبال نمی‌آورد. اگر بشری یک میلیاردم این خوبی‌ها را نسبت به ما بکند یک دل نه صد دل عاشقش می‌شویم. خدایی که این همه خوبی، لطف، عطا، مدارا، ستر، حلم و پرده‌پوشی نسبت به ما کرده و بعد از این همه گناه و آلودگی‌ها که کردیم تازه گفته بنده‌ی من هر چقدر هم بدی، ناسپاسی و نمک‌ناشناسی کردی، نمک خوردی و نمکدان شکستی هر چقدر به من گفתי دیگر کاری به کار تو ندارم، اسم تو را نمی‌آورم، دیگر حرف تو را گوش نمی‌دهم، فکر نکن من از تو دل بریدم «لَوْ عَلِمَ مُدِيرُونَ أَنِّي كَيْفَ إِشْتِيَاقِي بِهِمْ لَأَتَوْا شَوْقًا»^۷ آن بندگان که به من پشت کردند با من قهر کردند و گفتند ای خدا دیگر کاری به تو نداریم، اگر همان‌ها بدانند من خدا

^۷. منابع برای عبارت مشابه: ان الله تعالى أوحى إلى داود عليه السلام: يا داود، لو يعلم المدبرون عني كيف انتظاري لهم و رفقي بهم و شوقي

إلى ترك معاصيهم، لماتوا شوقا إليّ و تقطعت أوصالهم من محبتي... کاشانی، تفسیر المعین، ج ۲، ص ۷۱۲ و رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار،

ج ۳، ص ۳۵۸ و حائری تهرانی، مقتنیات الدرر، ج ۱، ص ۴۵

چطوری مشتاق آنها هستم از شدت لذت جان می‌دهند. انسان این خدا را بشناسد غیر از این است که یک دل نه صد دل عاشق او می‌شود. محبت او را در عمق جان خودش جا می‌دهد و این محبت و عشق براق سیر الی‌الله است و این است که سالک را در یک چشم به هم زدنی به معراج می‌برد. دیدید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از منزل خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام ام‌هانیه بیرون آمده بود در راه که به هم زد آغاز سفر معراج بود. همه‌ی آسمان‌ها را طی کرد، بهشت و جهنم را دید، به ملاقات الهی رفت، آن همه گفتگو بین خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رد و بدل شد، وقتی برگشت هنوز کوبه‌ی در خانه‌ی ام‌هانیه که به هم کوبیده شد، تکان می‌خورد، هنوز از حرکت باز نایستاده بود. با چه سرعتی این سفر را رفت و برگشت؟ اگر محبت و عشق بیاید این‌طوری سیر سالک طی می‌شود. اگر بر براق عشق و محبت الهی سوار شود، سیرش آن قدر سریع می‌شود. بنابراین هر چه وجدان فرد زنده‌تر شود و به فضل و عطا و ستر و مدارای اولیائش بیشتر متوجه شود و اقرار کند سیرش بهتر می‌شود؛ هم بفهمد و هم به زبان بیاورد.

🌸 امام باقر علیه السلام فرمودند: پنج چیز را از مردم روزگارت غنیمت بشمار. این که در جمع آنها حضور داشته باشی و تو را نشناسند، این که غایب باشی و پی جوی تو نشوند، این که در بین آنها باشی و از تو نظر و مشورت نخواهند، این که چیزی بگویی و حرف تو را نپذیرند و این که به خواستگاری بروی و دخترشان را به تو ندهند. بر همین منوال می‌توان گفت: این که به آنها سلام کنی و جواب سلام تو را ندهند، این که از آنها قرض بخواهی و به تو ندهند و... (۲۳:۳۳)

عبارت بعدی نقل یک روایت است. امام باقر علیه السلام به جابر جوفی که اهل سرّ و از عارفان بسیار بلند در مکتب امام باقر علیه السلام و بعد هم امام صادق علیه السلام بود یک سری توصیه‌ها فرمودند که از کتاب تحف‌العقول خواندم در طلّیعه‌ی آن نکته‌هایی بود فرمودند: «یا جابر اغْتَنِمْ مِنْ أَهْلِ زَمَانِكَ حَمْسًا» ای جابر! از اهل زمانه‌ی خودت پنج چیز را غنیمت بشمار. چیزهایی که فرمودند غنیمت بشمار، خلق از اینها گریزانند! «إِنْ حَضَرْتَ لَمْ تُعْرِفْ» اوّل اینکه اگر در مجلسی رفتی، در جمع مردم حاضر شدی، هیچ‌کس تو را نشناسد، مثل یک انسان ناشناس گوشه‌ای بنشین؛ نه کسی احترامت کند؛ نه کسی در صدر مجلس بنشاندت. اگر خدا تو را بین مردمان زمانه‌ی خودت گمنام قرار داد این را غنیمت بشمار. «وَ إِنْ غِيبَتْ لَمْ تُفْتَقَدْ» و اگر غایب شدی، کسی احساس نکند که کسی از این جمع غایب است. کسی دنبال تو نگردد، غیبت تو محسوس نباشد. این‌قدر مردم تو را کم اهمّیت بدانند که نه بودندت جلب توجّه کند، و نه نبودنت جای خالی از تو به مردم نشان دهد. اگر دیدی این‌طوری است خیلی غنیمت بشمار. خلق خلاف این انتظار دارند، خلق می‌گویند اگر رفتیم در مجلس همه جلوی پایمان بلند شدند، احترام کردند، سلام کردند، دستانمان را بوسیدند، صدر مجلس نشاندند خیلی چیز خوبی است و اگر یک هفته نرفتیم همه پرسیدند فلانی کجاست و چرا نیامده خیلی چیز خوبی است؛ اما حضرت به جابر جوفی درست عکس این فرمودند. اگر بودی و کسی وجود تو را احساس نکرد و کسی تو را نشناخت که اصلاً کیستی غنیمت بدان و اگر نبودی و کسی جای خالی تو را احساس نکرد اینها را غنیمت بشمار. «وَ إِنْ شَهِدْتَ لَمْ تُشَاوِرْ» و اگر در جریان امری حضور داشتی؛ اما احدی از تو نظر نخواست، مسأله‌ای مطرح بود با هم گفتگو می‌کردند می‌خواستند به

تصمیمی برسند تو هم در آن جمع بودی؛ اما کسی از تو نظر نخواست؛ یعنی برای تو اهمیتی قائل نشدند؛ به فهم و درک و معرفت تو بهایی ندادند؛ تو را مورد مشورت قرار ندادند این را خیلی غنیمت بشمار. «وَإِنْ قُلْتَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُكَ» و اگر چیزی گفتی و هیچ کس حرفت را نپذیرفت و تأیید نکرد و زیر بار حرف تو نرفت، هیچ کس بها به حرف تو نداد، پذیرای حرف تو نشد این را خیلی غنیمت بدان. «وَإِنْ خَطَبْتَ لَمْ تُرَوَّجْ»^۸ و اگر خواستگاری رفتی و دخترشان را به تو ندادند، گفتند این کسی نیست، به تو اهمیت ندادند، جواب منفی دادند یا صراحتاً به تو گفتند برو به درد ما نمی خوری یا گفتند استخاره کردیم بد آمده ببخشید، خیلی غنیمت بدان. ببینید این درست خلاف مزاج طبیعی اهل دنیا است. اهل دنیا در همه‌ی اینها صدوهشتاد درجه عکس این را دوست دارند، طالبند و غنیمت می‌شمارند؛ منتها چون جابر عارف بزرگی است و اهل سرّ اهل بیت علیهم‌السلام است چنین لقمه‌ی بزرگی را هم حضرت به او دادند، فرمودند: اگر این طوری شدی خیلی غنیمت بدان. این روال را همین‌طور می‌شود ادامه داد؛ اگر مثلاً به جمعی سلام کردی هیچ کس ارزش برایت قائل نشد که جواب سلامت را بدهد، غنیمت بشمار. اگر رفتی قرضی بگیری و هیچ کس به تو اعتماد نکرد و بها نداد و کسی حاضر نشد قرض بدهد، غنیمت بشمار. ان شاء الله روحیه‌ی ما این طوری باشد. کسی که عارف بالله و توجه‌اش به سوی خدای متعال است؛ ادبار و اقبال خلق برایش ارزشی ندارد و اتفاقاً جایی که خلق به او پشت می‌کنند، احساس فراغت بیشتری برای خلوت کردن با خدا می‌کند. جایی که خلق به او رو می

^۸ ابن شعبه‌ی حرّانی، تحف العقول، ص ۲۸۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۶۲ و محدّث قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۳۶.

آورند آن قدر برایش مطبوع نیست. می‌گویند: عارفی در اتاقش نشسته بود، دوستی رسید و سلام کرد و گفت تنها نشستی. گفت نه الان که تو آمدی تنها شدم. اتفاقاً در مسیر سیروسلوک هر چه اقبال مردم به فرد کمتر باشد، سر فراق بهتری برای پرداختن به خودش، برای بندگی کردن خدا دارد. لذا اگر می‌خواهید این راه را بروید، خیلی مواظب باشید دنبال مشهور شدن و مقبولیت پیدا کردن بین مردم نروید. اگر خدا مشهورتان کرد به شما ربطی ندارد، خدا کرد. خدا در قلوب مردم نسبت به من محبوبیت ایجاد کرد، به من ربطی ندارد. فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۹ محبت و مودت مؤمن صالح‌العمل را خدا در دل‌ها قرار می‌دهد؛ اما او دنبال کسب محبوبیت نرفت. الان هم که مردم دوستش دارند برایش چیز فوق‌العاده‌ای نیست. اینکه مردم از او استقبال می‌کنند، کف می‌زنند، برایش هورا می‌کشند، برایش شعار می‌دهند، اصلاً برایش اهمیت ندارد؛ ادبار و اقبال خلق برایش یکی است؛ چون کسی که عاشق است فقط برایش مهم است که محبوب راجع به من چگونه فکر می‌کند؟ او چگونه نسبت به من قضاوت می‌کند؟ او چه احساسی نسبت به من دارد؟ اینکه خلق چگونه قضاوت کنند چه اهمیتی دارد؟ اقبال و ادبار آنها یکی است و اتفاقاً وقتی ادبار می‌کنند انسان سر فراق بهتری دارد برای اینکه آنچه می‌خواهد را دنبال کند. وقتی خلق اقبال می‌کنند به سراغ انسان می‌آیند؛ همین تشریفات، مناسبات و مراجعات، کلی وقت انسان را می‌گیرد. البته گفتم اگر یک وقت خدا این کار را کرد، شما با خدا نجنگید، با خدا دعوا نکنید که خدا چرا مرا لو دادی

^۹ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۶.

که مردم مرا شناختند؛ چون آنجا خدا کرده است؛ اما همان موقع هم که خدا کرده خیلی اینکه خلق دوستان دارند، به شما احترام می‌گذارند، دنبالتان راه می‌افتند، حمایتان می‌کنند، از شما تعریف می‌کنند برایتان موضوعیت نداشته باشد. اینها لقمه‌های بزرگی است، گفتنش ساده است؛ اما رسیدن به آن را خدا نصیب همه‌ی ما بکند؛ یعنی وقتی رفتیم در مجلسی که احدی به ما اعتنا نکرد که اصلاً این آدم بود یا نه آنجا به ما برنخورد، ته دلمان دلخور نشویم خیلی بزرگ است؛ والا پشت تریبون حرف زدن کاری ندارد. اینکه جایی از همه نظر خواستند؛ ولی شما را هیچی حساب نکردند و فقط از شما نظر نخواستند؛ ترش نکنی و به تو برنخورد و دلخور نشوی خیلی مهم است. رفتی خواستگاری و به تو جواب منفی دادند، اینکه آنجا به تو برنخورد، ناراحت، دلگیر و غصه‌دار نشوی خیلی مهم است. شدن اینها مهم است، گفتیم سالک چگونه باید باشد، حرفش ساده است. ان شاء الله خدا روزی کند، حرفش را که آورده خودش را هم می‌خواهد بدهد. پذیرا باشیم اگر خدا پیش آورد مراقب باشیم، گفت:

این جفای خلق با تو در جهان	گر بدانی گنج زر باشد نهان
خلق را با تو بد و کج‌خو کند	تا تو را ناچار رو آن سو کند

بد نیست بگویم، شاید هنوز هم از روی تلفن همراهم پاک نکرده باشم. دوستی مثل شما پیامکی به من زده بود و درد و دل کرده بود که استاد هیچ‌کس مرا دوست ندارد؛ نه خانواده‌ام نه اطرافیانم نه ان شاء الله اگر خدا چنین چیزی را پیش آورد، سختمان نباشد، گلایه‌آمیز پیامک ننویسم. بگوییم: استاد الحمدالله دیگر هیچ‌کس مرا دوست ندارد؛ یعنی فقط خدا مرا دوست دارد. می‌دانید وقتی خدا می‌خواهد یک دوست اختصاصی برای

خودش انتخاب کند، کاری می‌کند که همه‌ی خلق دست رد در سینه‌اش می‌زنند. نمونه‌اش حضرت یوسف که برایتان تعریف کردم. حضرت یوسف که می‌خواست بنیامین را پیش خودش نگه دارد دیدید چه به سرش آورد؟ با دست خودش پیمانه‌ی زرّین را که گندم را کیل می‌کردند و سهمیه می‌دادند در بار بنیامین گذاشت. بعد هم مأموران یوسف دیدند که پیمانه نیست و فریاد زدند: «**أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**»^{۱۰} کاروانیان شما دزدید. گفتند به خدا سوگند ما دزد نیستیم و برای خرابکاری نیامده‌ایم. گفتند: اگر ما آن را پیش شما پیدا کردیم چه کنیم؟ گفتند در بار هر کس پیدا کردید، بازداشتش کنید. بعد یوسف خودش شروع کرد به گشتن بارها «**فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِءَاءِ أَخِيهِ**»^{۱۱} بارهای یازده برادر دیگر را گشت تا آخر به بار بنیامین رسید. هر بار را که می‌گشتند و پیدا نمی‌شد هریک کَلّی سرفراز می‌شدند و می‌گفتند: دیدید گفتیم ما دزد نیستیم و آخرین بار، بار بنیامین بود. دستش را کرد در گندم‌ها و پیمانه‌ی زرّین را درآورد. چه به سر بنیامین آمد خدا می‌داند! آبرویش بین همه رفت. بگوید من ندزدیدم به این روشنی از بار خودت درآوردند؛ لذا قشنگ این تهمت روی پیشانیش چسبید؛ لذا مثل بچه‌ی آدم سرش را پایین انداخت و به زندان رفت. وقتی ولی‌اعظم خدا می‌خواهد دوستی را به خودش راه دهد، کاری می‌کند که همه دست رد به سینه‌اش بزنند. همه گفتند بنیامین دزد است؛ حتی برادرها که اوّل خودشان را جلو انداختند و گفتند «**إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا**» پدر پیری دارد، یک برادر داشت که گرگ او را خورده و خیلی پدر گریه کرده و چشمانش کور شده است. اگر او را بازداشت

^{۱۰}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

^{۱۱}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۶.

کنید، پدر از غصه دق می کند و می میرد «فَخَذَ أَحَدُنَا مَكَانَهُ»^{۱۲} یکی از ما برادرها را جای او بگیرد. فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عَنْدَهُ»^{۱۳} پناه بر خدا جز آن کسی که متاعمان را نزد او یافتیم کس دیگری را توقیف کنیم. وقتی برادران مأیوس شدند، دست رد به سینه اش زدند و گفتند: اگر می بینی بنیامین دزدی می کند یک برادر دیگری داشت به نام یوسف که او هم دزد بود. به خود یوسف داشتند می گفتند. ببین ولی خدا وقتی بخواهد اختصاصی کسی را به خودش راه دهد چه کار می کند. آبرویش بین همه ی خلق رفت؛ حتی برادرها دست رد به سینه اش زدند. هیچ کس نماند، بنیامین به زندان رفت. برادرها به کنعان برگشتند. بعد یوسف دستور داد حالا بروید زندانی را بیاورید. آن وقت این دو تا برادر به هم رسیدند. گاهی اوقات خدا از این کارها بلد است و می کند، مواظب باشید. بارها گفته ام اینکه می گوئید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خدایا هیچ چیز در دل ما نیست که ما را واله خود کرده باشد جز خود تو، تو تنها اله ما هستی. خدا شروع می کند یکی یکی همه ی آن آلهه ها را از تو گرفتن. اگر پُست، مقام، آبرو، شهرت و استادی دانشگاه است هر چه هست می گیرد. آبرویت را هم ممکن است ببرد، شوخی که ندارد؛ لذا گفتم مواظب باشید اگر اهل تحمل نیستید، نگوئید. خدا خیلی زود باور است تا گفتم باور می کند. تا باور کرد شروع می کند یکی یکی الهه ها را گرفتن. خدا و اولیا خدا زودباورند تا می گوئیم خدایا فقط تو را دوست داریم، می گوید الحمدلله که فقط مرا دوست داری پس بقیه ی چیزها بروند،

^{۱۲}. سوره ی یوسف، آیه ی ۷۸.

^{۱۳}. سوره ی یوسف، آیه ی ۷۹.

تو را از بقیه‌ی چیزها خلاص کنم. گاهی خدا برای اینکه این دوست را دوست اختصاصی خودش بکند کاری می‌کند که همه‌ی خلق به او پشت می‌کنند و از او روبرو می‌گردانند. ان‌شاءالله خدای متعال به همه‌ی ما توفیق بدهد این حقایق و آموزه‌هایی که از اهل بیت و قرآن به ما رسیده به جان ما بنشینند و بهره‌ی عملی و واقعی از آن ببریم. بهره‌ی ما فقط لفاظی و عبارت گفتن و عبارت شنیدن نباشد. جمله‌ای در مقدمه‌ی شراب‌طهور نوشتم که ان‌شاءالله بهره‌ی ما از این معارف بلند، فقط گفتن و شنیدن یا نوشتن و خواندن نباشد و این حقایق در وجود ما پیاده شود.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم